

دام سیاه مرد هزارچهره برای آرزو کو چولو



رازگشایی از ماجرای قتل
دختر بچه‌ای که قربانی
نقشه سیاه مرد هزارچهره
شده بود، خاطره یکی از
کارآگاهان پلیس آگاهی
است. با دستگیری
این قاتل راز آزار و اذیت
دختر بچه‌های دیگر
فاش شد

سال‌ها قبل که اینترنت نبود، پلیس استان‌ها، اطلاعات جرایم و وقایع جنایی‌شان را به صورت نامه برایمان ارسال می‌کردند. ما نیز پس از مطالعه این پرونده‌ها، به صورت دستی اطلاعات را در خصوص وقایع جنایی می‌گرفتیم و آنها را دسته‌بندی می‌کردیم. با آن‌که این ماجرا برای دهه ۷۰ بود و سال‌هاست از آن می‌گذرد اما به خوبی به یاد دارم در میان نامه‌های وقایع جنایی که از استان‌ها ارسال شده بود، نامه‌ای نظر مرا جلب کرد.

عکسی ضمیمه نامه

نامه‌ای که عکس جنازه‌ای ضمیمه آن بود و هویت قربانی نامشخص بود. نامه از استان هرمزگان بود. ماموران هرمزگان، جسد دختری بین ۷ تا ۹ ساله را در بیابان‌ها کشف کرده بودند. دختری که قربانی جنایت سیاه شده بود اما هیچ مدرکی که هویت او را برملا کند به همراه نداشت. از سویی کارآگاهان جنایی هرمزگان به تحقیقات گسترده‌ای برای شناسایی هویت دخترک پرداخته بودند اما در بررسی‌ها مشخص شده بود که دخترک ساکن استان هرمزگان نبوده و هیچ مورد فقدان یا مشخصات او به پلیس گزارش نشده بود.

تصویر جسد با گذشت زمان همچنان رنگ نپاخته و به خوبی جزئیات آن را به یاد دارم. دختری که لباس تور سفید، مانند لباس عروس به تن داشت و موهای بافته شده‌اش، به واسطه این‌که روی زمین کشیده شده بود، به سمت بالا رفته بود. روی دهان و بینی دخترک نیز رد خون خشک شده دیده می‌شد و معلوم نبود کدام شیطان صفتی او را قربانی نقشه سیاه خود کرده است.

در همان مراحل اولیه، این احتمال برایم مطرح شد که دخترک

ساکن یکی از شهرستان‌های اطراف هرمزگان است و عامل قتل او را ربوده و پس از انتقال به هرمزگان به قتل رسانده است. موضوع را به همکارانم که آنها نیز نامه‌های مربوط به وقایع جنایی را بررسی می‌کردند اعلام کردم و از آنها خواستم هر موضوعی که در خصوص دختر بچه‌ای با مشخصات جسد است را به من اعلام کنند. از سویی به بررسی دقیق‌تر گزارش‌های قبلی پرداختم اما هیچ مورد مشابهی پیدا نکردم.

تا این‌که دو روز بعد از ارسال عکس جسد، با نامه جدیدی مواجه شدم. عکس دختری هشت ساله به نام آرزو در کنار عکس مادرش بود که بریده شده بود. با دیدن تصویر دخترک اهل استان فارس بلافاصله او را شناختم. او همان کودکی بود که دو روز قبل عکس جسدش را دیده بودم.

خبر قلابی

پرونده آرزو را مطالعه کردم. زمان ناپدید شدن او با زمان جنایت مطابقت داشت. برای اطمینان تصویر دخترک را با تصویر جسد مطابقت دادم و حدسی که زده بودم درست بود. حالا ما هویت قربانی را در دست داشتیم. آرزو، هشت ساله و ساکن یکی از روستاهای دور افتاده استان فارس بود.

در تحقیقات مشخص شد که مرد جوانی به عنوان خیر به روستای محل زندگی آرزو می‌رود و االی در رابطه با شناسایی افراد نیازمند روستا پرس و جو می‌کند. مرد ناشناس، خود را خیر معرفی کرده و مدعی می‌شود برای کمک به خانواده‌های نیازمند روستا آمده است. اهالی نیز که از نقشه‌ای که مرد ناشناس در سر داشت بی‌خبر بودند، خانواده آرزو را به خیر قلابی معرفی می‌کنند.

مرد شیطان صفت هم سراغ خانواده آرزو می‌رود و با این

قربانیان سریالی

در ادامه بررسی‌ها مشخص شد که آرزو تنها قربانی خیر قلابی نبوده است، بلکه مرد ناشناس به روستاهای اطراف روستای آرزو نیز رفته و به بهانه کمک و خرید لباس برای فرزندان افراد نیازمند، فرزندان آنها را با خود می‌برد اما در موارد قبلی او تنها به آزار و اذیت بچه‌ها پرداخته و قربانیان جنایت سیاه را پس از اجرای نقشه‌اش آزاد می‌کرد. تنها در مورد آرزو، او کودک را به شهر دیگری منتقل کرده و به قتل رسانده بود.

با برملا شدن این موضوع، تحقیقات گسترده برای دستگیری مرد شیطان صفت ادامه یافت. سراغ کودکانی رفتیم که قربانی مرد ناشناس شده بودند. با کمک کودکان به چهره‌نگاری از متهم متواری پرداختیم. از سویی آموزش‌های لازم به روستاییان داده شد و با قراردادن طرح‌های مهار و کمین ماموران در محل‌های تردد احتمالی متهم در نهایت موفق شدیم عامل قتل آرزو را دستگیر کنیم.

بهر روز، متهم این پرونده، اهل و ساکن یکی از استان‌های شمال غربی کشور بود و برای اجرای نقشه‌هایش راهی استان‌های جنوبی کشور شده بود. بعد از دستگیری بهروز او در رسانه‌ها به مرد هزارچهره معروف شد. خانواده آرزو برای قاتل فرزندشان خواهان قصاص شده و او در دادگاه کیفری محکوم شد. با دستگیری بهروز جنایتی که هیچ‌دو سرنخی در دست نبود برملا شد.



با دستگیری قاتل
راز آزار و اذیت
دختر بچه‌های دیگر
توسط مرد هزارچهره
فاش شد و او در برابر
مجازات مرگ قرار گرفت



در این ستون زندگی قاتلان و جنایتکاران معروف ایران که سرنوشتی جز چوبه‌دار نداشتند، بر اساس اعترافات‌شان در دادسرا و دادگاه‌شان بازسازی و به نوعی از زبان خود مرور می‌شود. این هفته سراغ مردی رفتیم که به دلیل اختلاف مدیر خود را در یکی از دانشگاه‌های تهران به قتل رساند.

انتقام خونین از رئیس

حدود ۲۰ سال قبل در دانشگاه مشغول به کار شدم و نگهبان بودم. مقتول، مسوول تدارکات و مدیر بخش من بود. اما این اواخر خیلی مرا اذیت می‌کرد و با او اختلاف داشتم؛ هم اختلاف کاری و هم مالی. بارها از او خواستم جایگاه کاری مرا تغییر بدهد اما او اهمیتی به خواسته من نمی‌داد. همه این‌ها باعث شد از او کینه به دل بگیرم. تا این‌که شب حادثه وقتی مقتول از محل کارش یعنی از دانشگاه خارج شد، من نیز به دنبال او رفتم تا انتقامم را بگیرم.

پیش از خارج شدن از محوطه دانشگاه، یک میلگرد که در اتاقک نگهبانی بود، برداشتم. مقتول به خیابان رفت تا سوار خودرویش که مقابل دانشگاه پارک کرده بود بشود، اما پیش از سوار شدن به سمتش هجوم بردم. میان ما درگیری پیش آمد و با میلگرد ضربه‌ای به سرش زدم که باعث شد جان‌ش را از دست بدهد. بعد هم از محل فرار کردم. مدتی سرگردان بودم تا این‌که به خاطر عذاب وجدان تصمیم به معرفی خودم گرفتم. به کلانتری رفتم و تسلیم

سلفی با چوبه‌دار